

قهقهه مستانه

خوش بودند و قهقهه مستانه آنها فرشته‌ها را به وجد می‌آورد، منتقدان را شگفت‌زده می‌کرد و دشمن را به هراس می‌انداخت. این رندان قلندر از کدام تبار بودند که «ریه‌های لذت» آنها «پر از اکسیژن مرگ» بود ولی کاسه کاسه شراب شادی می‌نوشیدند؟ بگذریم... مجله پر از مطلب است و باید در همین ستون کوچک از این قهقهه‌های مستانه بنویسم پس تعارف را کم می‌کنم و به مبلغ می‌افزایم... اما قبل: روزی تعدادی از بچه‌های جیبه میهمان بودند. خواهر کوچکم صدایم کرد و گفت: کفش دوست‌ها تو جفت کردم ولی یکی از کفش‌ها فقط به لنگه‌س... موی تنم سیخ شد و گفتم: نیمیش در خاک، نیمیش بر افلاک... پرسید یعنی چی؟ گفتم هیچی... و به آن میهمانم فکر کردم که فقط یک پا داشت و یک لنگه کفش.



کمک... کمک...

شده بود چوپان دروغگو. کسی حرف راستش را هم باور نمی‌کرد. اگر داد می‌کشید و می‌گفت آتش گرفتم، کسی حاضر نبود یک ظرف نفت رویش بریزد و خلاصش کند چه رسد به آب. توی شوخی گاو پیشانی سفید بود.

روزی خمپاره درست خورد جلوی سنگرشان. هنوز گرد و غبار ننشسته بود و ترکش‌های علاف پرپر می‌کردند. دیدیم او دارد داد می‌کشد: کمک... کمک... باورمان نشد. همیشه از او رودست خورده بودیم. با خودمان گفتیم مثل همیشه دارد سربه‌سرمان می‌گذارد. اما وقتی دیدیم سر و صورت و همه جایش از خون سرخ است، گفتیم: چی شده بی‌خودی شلوغش کردی؟ او که بهراستی از درد به خودش می‌پیچید، باز هم از رو نرفت و گفت: کمک... کمک... به جبهه‌های جنگ تحمیلی کمک کنید. درست مثل بچه بازیگوشی که اگر دل و جگرش هم بیرون بریزد، با آنها بازی می‌کند. داشت شهید می‌شد ولی از شوخی دست برنمی‌داشت.

نوذری: در المپیک‌کی که یوسف برنز گرفت هم خوشحال شدم و هم خیلی ناراحت. اما در زندگی غیر از ورزشی فوت خاله‌ام خیلی برایم سخت بود.

تا به حال شده دعا کنید؟

خیر خدا را شکر، من اصلاً اهل دعا کردن نیستم، بیشتر دوست دارم با صحبت همه چیز حل شود، آخر اگر دعا کنیم و کتک بزنی می‌گویند کرمی چقدر شخصیت بدی دارد، اگر کتک بخوری می‌گویند آی فلانی را زدم. همان بهتر که با صحبت همه چیز حل شود.

قله آرزوها پتان چیست؟

طلای المپیک

بهترین شهر دنیا کجاست؟

کرمی: میانه نوذری: کرج

برای تعطیلات بیشتر به کجا سفر می‌کنید؟

چون روزهای تعطیلی یوسف فقط ۳ روز است نمی‌توانیم جای دوری برویم بیشتر شمال می‌رویم.

ماشینتان چیست؟

زانتیا دارم، اما عطیه ماشین ندارد.

تمایل داشتید که فوتبالیست ذخیره بوده و چند برابر دستمزد حال حاضر را می‌گرفتید؟

خیر، به هیچ عنوان، فوتبال لیگ ما خسته کننده و کسل کننده است و من ورزش توأم با تحرک را دوست دارم تا بتوانم در آن سهمی داشته باشم.

از خوردن چه غذایی لذت می‌برید؟

خورشت بادمجان و آبگوشت و قرمه سبزی را بسیار دوست دارم.

دستپخت همسرت یا مادرت کدام را دوست داری؟

ذائقه خانواده‌ام با عطیه یکی بود و دستپختشان هم یکی است در کل دستپخت هر دوشان را دوست دارم.

تغذیه‌تان چگونه است، رژیم می‌گیرید؟

خیر، البته در مسابقات لیگ باید وزن کم کنیم، که رژیم بگیرم و معمولاً غذای چرب نمی‌خورم.

تا به حال شده در حین مسابقه عصبانی شوید؟

اوایل که سنم کمتر بود امکان عصبی شدنم زیاد بود و زمانی هم که عصبانی می‌شدم چون بدون فکر حمله می‌کردم امتیاز از دست می‌دادم، اما حالا با تجارب زیادی که به دست آورده‌ام به هیچ عنوان عصبانی نمی‌شوم و با تفکر حمله می‌کنم و ضربه به حریفم می‌زنم.

چرا قبل از مسابقه موسیقی تند گوش می‌دهید؟

چون در روحیه‌ام تاثیر خوبی می‌گذارد و موسیقی تند باعث تند عمل کردن و فرزندم می‌شود و هیجان و اعتماد به نفسم را زیاد می‌کند.

شما همیشه مسابقات یوسف را دنبال می‌کنید؟

بله، اما خیلی استرس دارد و برایم طول می‌کشد مسابقات یوسف هر کدام به اندازه یک سال می‌گذرد.

هنوز هم ملقب به تانک و آدم فضایی و امپراطور تکنیک و اعجوبه هستید؟

بله، اما دوست دارم من را اسطوره صدا کنند.

بله (به هم نگاه می‌کنند و می‌خندند و خانم نوذری می‌گوید) یوسف همیشه من را به شوخی می‌زند و من هم، به هر حال باید جواب زدنش را بدهم، در کل زیاد با هم کل کل می‌کنیم.

نصیحت پدر و مادرتان زمانی که خواستید همسر کرمی شوید، چه بود؟

که من زن دوم یوسف هستم و زن اول او نتواندو است.

شهرت بهتر است یا محبوبیت؟

محبوبیت، شهرتی که محبوب نباشی به هیچ دردی نمی‌خورد.

از اینکه یوسف کرمی را همه می‌شناسند، ناراحت نیستید؟

نوذری: خیر، خوشحال هم می‌شوم که یوسف را همه دوست داشته باشند، اما برخی از افراد به قصد اذیت کردن با ما خوش و بش می‌کنند که این حرکات من را خیلی ناراحت می‌کند.

معروف بودن نام کرمی، در اجتماع چقدر به نفعش بوده است؟

در بعضی از مواقع خوب است، اما من هیچ وقت نمی‌گویم یوسف کرمی هستم و از اسمم استفاده کنم. حتی یک بار خیلی عجله داشتم و پولی هم در جیبم نبود، و به شدت پول لازم داشتم، اما کارت شناسایی همراهم نبود، آقای که متصدی بانک بود سرش پایین بود و از من کارت شناسایی خواست و گفتم نیاوردم و او گفت نمی‌توانی از حساب پول برداری، من هم اصراری نکردم و مدارکم را گرفتم او سرش را بالا آورد و گفت آقای کرمی؟ من هم خندیدم و او پرسید چرا چیزی نمی‌گویید من هم گفتم: چرا چیزی بگویم؟ عادت ندارم از اسمم برای حل مشکلاتم استفاده کنم او هم کارم را انجام داد.

تلخ ترین تجربه زندگیتان چیست؟

کرمی: گرفتن برنز المپیک به جای طلا.

آقای که متصدی بانک بود دسرش پایین بود و از من کارت شناسایی خواست و گفتم نیاوردم و او گفت نمی‌توانی از حساب پول برداری، من هم اصراری نکردم و مدارکم را گرفتم

